

# نقش الگو دهی معلم در روند تعلیم و تربیت کودکان دبستان

دکتر فرخنده مفیدی

نگارنده در این مقاله، الگو دهی را یکی از کارکردهای پنهان شغل معلمی می‌داند و به راههای مختلف یادگیری دانش‌آموزان از طریق الگو اشاره می‌کند. وی با توجه به اهمیت یادگیری از طریق تقلید و الگوگیری از مثالهای تجربی و عملی در این ارتباط استفاده کرده، چگونگی رخداد چنین نقشی از جانب معلم را بارز می‌سازد.

از آنجا که دانش‌آموزان در هر لحظه شاهد رفتارها و اعمال الگوهای مختلف اعم از پدر و مادر، خواهران، برادران، همکلاسیها و معلمان در محیط پیرامون خود هستند، چنین امیدواری می‌دهد که به نقش الگو دهی معلم در جریان تعلیم و تربیت کودکان بویژه در دوره دبستان که از حساسیت خاصی برخوردار است، اهمیت داده شود و در این ارتباط به نقش الگو دهی در سه زمینه رشد ذهنی، اجتماعی و عاطفی کودکان دبستانی همراه با مثالهای ملموس تأکید می‌ورزد. در هر حال تأکید اساسی مقاله بر این است که اگر خواهان شکل دهی نمونه‌های رفتاری و اعمال مطلوب در کودکان هستیم باید در کنار نقش یاددهندگی معلم که از دیر باز مورد تأکید قرار گرفته، به نقش الگو دهی او نیز توجه داشته باشیم.

رتال جامع علوم انسانی

بسیاری از معلمان به قدرت ابزار و وسایل و تجهیزات نمایشی در تدریس خود به منظور یاددهی پی برده‌اند، ولی اغلب، از آثار عمومی و عادی رفتارهای خود که قطعاً به عنوان ابزاری ارزشمند و قدرتمندتر در روند کار با کودکان به وقوع می‌پیوندد، غافل می‌مانند. کودکان از طریق تقلید کردن عمل الگوها، بیشتر از آموزشهای شفاهی و منظم آنها یاد می‌گیرند. آنها زبان مسادری خود را به این طریق

از دیر باز نقش یاددهی و آموزشی معلم در جریان تعلیم و تربیت کودکان نقشی شناخته شده و آشکار بوده است. نام معلم ذهنیت خاص درس دادن، یادگیری به طریق سازمان یافته و نقش مستقیم و گفتاری او را به ذهن می‌آورد. اما آنچه بیش از همه در پرده ابهام باقی مانده و در حقیقت از کارکردهای پنهان شغل معلمی است، نقش الگو دهی او در کنار نقش صرفاً "آموزش دهی" وی است.



شهرستان گاه علوم انسانی و مطالعات  
رتال جامع علوم انسانی

دیگری از یادگیری از راه مشاهده الگو صورت می‌گیرد و آن یادگیری تلویحی یا ضمنی<sup>۷</sup> است. از دو معادله  $A = B$  و  $C = A$  B تلویحاً معادله  $A = C$  نتیجه می‌شود که به گفته در نیامده است، بلکه فرد از طریق استنباط شخصی به آن دست می‌یابد. به همین مصداق دانش آموزان با بالا رفتن سن، گفته‌ها و اعمال معلم را مشاهده کرده، سپس از تجزیه و تحلیل آنها وبه صورت استنباط شخصی در مورد عقاید، نگرشها، ارزشها و کیفیات شخصیتی خود از آنها الگو می‌گیرند. خوش رفتاری، مؤدب بودن و راههای واکنش نسبت به دیگران کمتر با آموزش منتقل می‌شوند، بلکه از طریق الگو، مشاهده و حتی بدون آگاهی خود الگو<sup>۸</sup> (معلم) و فرد الگو گیرنده (کودک) کسب می‌شوند.

به هر حال این نتیجه دست یافتنی است که کودکان در سنین دبستانی از طریق مشاهده، موارد بسیاری را یاد می‌گیرند و الگو قرار می‌دهند. حال به این مطلب می‌رسیم که روند الگوگیری از چه زمانی آغاز می‌شود؟ چه چیز و چه کس می‌تواند الگو قرار گیرد؟ "کودکان خردسال، ابتدا به علت حضور همیشگی و دائم والدین<sup>۹</sup> با آنها همانند سازی<sup>۱۰</sup> می‌کنند. والدین در این زمان و بعدها در زندگی کودکان الگوی خوبی هستند. "کودکان در این زمان در تقلید از والدین خود احساس ایمنی و امنیت می‌کنند و دوست دارند درست مثل آنها باشند تا مورد حمایت قرار گیرند" (سیف‌الدوبار، ۱۹۸۷).

کودکان دیگر، یعنی همسالان کودک نیز می‌توانند الگو قرار گیرند. بارها از زبان والدین شنیده‌ایم که: "فرزندم، تا حال این رفتار را نداشته، هیچ وقت کسی را کتک نمی‌زده و خشونت نشان نداده، او این رفتارها را از

یاد می‌گیرند و به همان نسبت بسیاری از نگرشها، ارزشها، تدابیر حل مسأله و رفتارهای اجتماعی را می‌آموزند. در این گونه مواقع، نمونه و سرمشق رفتاری، معمولاً پر قدرت تر از آموزشهای کلامی است.

"آلبرت بندورا"<sup>۱۱</sup>، روان‌شناس، محقق و یکی از نظریه پردازان یادگیری اجتماعی<sup>۱۲</sup> معتقد است که بخش مهمی از آنچه شخص یاد می‌گیرد، از طریق تقلید<sup>۱۳</sup> و یا الگوگیری<sup>۱۴</sup> است. وی تأکید دارد که افراد از طریق تقلید رفتار افراد دیگر یا الگو قرار دادن آنها یاد می‌گیرند (به پژوه، ۱۳۶۹)، برای مثال یک کودک ممکن است به محض اینکه والدینش برای انجام مراسم خاص، احترام به فردی خاص و انجام فرایض مذهبی (وضو، نماز...) رفتار خاصی از خود نشان دهند، از آنها تقلید کند. "یادگیریهای سازمان یافته‌تر چون فنون ورزشی و بازیهای مختلف (اسکی، تنیس) و اموری نظیر آن می‌تواند صرفاً با تقلید از رفتار مربی صورت گیرد" (اسپیرینت هال، صفحه ۳۲۸).

اصولاً نظریه‌های یادگیری اجتماعی، یادگیری مشاهده‌ای<sup>۱۵</sup> را یکی از مکاتیزمهای اجتماعی قدرتمند می‌دانند. کودکان فرد دیگری را مشاهده کرده، سپس از او تقلید می‌کنند (گلیت مان، ۱۹۸۰)<sup>۱۶</sup>. به این ترتیب، مدل سازی یا الگوگیری راهی جدید برای شکل دهی رفتار و تفکر تعریف شده است. در اینجا لازم به ذکر است که کودکان فقط از طریق مشاهده الگو و تقلید از رفتار و گفتار او یاد نمی‌گیرند. در این نوع یادگیری که تقلید نامیده می‌شود، دانش آموزان در واقع گفته‌ها و اعمال و رفتار فردی دیگر را عیناً کپی می‌کنند. نوع

خواهیم پرداخت:

- ۱ - نقش الگودهی معلم در ایجاد انگیزه و محرک رشد ذهنی دانش‌آموزان
- ۲ - نقش الگودهی معلم در روند رشد اجتماعی کودکان
- ۳ - نقش الگودهی معلم در روند رشد عاطفی کودکان

### الف - نقش الگودهی معلم در ایجاد انگیزه و محرک رشد ذهنی دانش‌آموزان

واکنشهای معلم در کلاس درس و نسبت به موقعیت‌های مختلفی که پیش می‌آید می‌تواند الگوی دانش‌آموزان قرارگیرد. برای مثال، فرض کنید که معلم دانش‌آموزی را برای حل مسئلهٔ ریاضی به پای تخته سیاه فرامی‌خواند. وقتی که به خطاهای دانش‌آموز پاسخ می‌دهد، نوع واکنش او نسبت به اشتباههای احتمالی دانش‌آموز می‌تواند الگو قرارگیرد. در این حال معلمی ممکن است به محض مشاهدهٔ اشتباههای دانش‌آموز از او بخواهد تا دوباره مسئله را بازنگری کند و در واقع به او فرصت دهد تا با دقت بیشتری کار خود را انجام دهد و به اشتباه خود پی‌ببرد. اما معلم دیگری ممکن است عصبانی شده، از دانش‌آموز دیگری بخواهد که به جای او پای تخته سیاه بیاید و مسئله را به نحو درست حل کند. در اینجا اگر چه هر دو معلم محتوای ریاضی را تدریس می‌کنند ولی دو نوع الگو را در برخورد با مسائل و مشکلات و پیدا کردن راه حلها از خود نشان می‌دهند.

در مورد اول، شاگردان یاد می‌گیرند که معلم فردی مهربان، اصلاح‌کننده و کمک‌کننده

بچه‌های دیگر یاد گرفته است. "کودکان با بزرگتر شدن و بالا رفتن سن، افراد مهم دیگری را برای الگوگیری و هم‌چشمی کردن جست و جو می‌کنند. هر چه افقهای دید کودکان وسیعتر می‌شود، فرصتهای زیادتری برای مشاهده و تقلید از رفتارهای افرادی که در این مسیر با آنها روبرو می‌شوند، پیدا می‌کنند. نمونه‌های فرهنگی، تاریخی و مذهبی از این قبیلند.

الگوها ممکن است حتی سمبولیک یا نمادین باشند. قهرمانان فیلمهای تلویزیونی و سینمایی، قهرمانان ورزشی، موجودات کارتونی تلویزیون و کتابها می‌توانند برای کودکان بخصوص در سنین دبستانی الگو باشند. طرز لباس پوشیدن، جنب و جوش، روابط شخصی و علاقه‌مندیه‌ها، رغبتها و بیزاریهای آنان الگو قرار می‌گیرد. در این روند همه ما شاهد تقلید و الگوگیری کودکان در این سنین هستیم. (کرومبولتز، ۱۳۶۸).

پس، هر موقعیت و یا فرد ممکن است در هر مرحله از زندگی الگو قرار گیرد. بدیهی است که معلمان از اهمیت و موقعیت اجتماعی خوبی در زندگی کودکان برخوردارند. بسیاری از کودکان آنچنان از رفتار معلم خود الگو می‌گیرند که قادر به ایفای نقشی همانند او با دیگران می‌شوند. مثلاً بسیار دیده می‌شود که کودکان "معلم بازی" کرده، یا از نبود او در کلاس استفاده می‌کنند و خود را معلم جلوه می‌دهند و یا معلم خواهر و برادر کوچکتر خود می‌شوند و رفتارهای حرکتی، گفتاری و حتی حرکات بیانگر<sup>۱۱</sup> چهره‌ای همانند او را در جریان بازی از خود نشان می‌دهند. در اینجا با توجه به نقش ارزندهٔ معلم در روند کلی تعلیم و تربیت کودکان، به نقش الگودهی او در سه زمینهٔ زیر

برخورد با آنها نیز وجود دارد.

در اینجا است که می‌توانیم بگوییم به دانش‌آموزان درس زندگی داده‌ایم و تلویحاً به آنها آموخته‌ایم که چگونه نسبت به مسائل مختلف واکنش نشان دهند و به همین ترتیب دانش‌آموزان، برخورد معلم نسبت به مسائل اخلاقی، سیاسی و ارزشهای اجتماعی را سرمشق قرار می‌دهند.

معلمی که با صدای بلند و قاطع با کودکان صحبت می‌کند و در صورت بدرفتاری دانش‌آموزان، شدت عمل به خرج می‌دهد و خارج کردن آنها را از کلاس درس تنها راه حل عملی می‌داند، طریق حذف مسأله را به جای حل مسأله در روبرو شدن با مسائل مختلف زندگی در ذهن کودکان خود الگو قرار می‌دهد. معلمی که در اداره کردن کلاس خود با مشکلات جدی مواجه است و در برقراری

است. بنابراین، اشتباه کردن اشکال چندانی ندارد و معلم کسی است که فرصت تصحیح را به آنها می‌دهد و اگر نتوانستند مسأله‌ای را حل کنند و به مشکلی برخوردند، فرصت دیگری به آنها داده خواهد شد. اما در مورد دوم، شاگردان یاد می‌گیرند که معلم فردی است "کم طاقت، بی حوصله و کم تحمل". در واقع معلم دوم پیامی این چنین به دانش‌آموز می‌دهد: "اگر مطمئن نیستی که جواب را به طور درست می‌دانی، موقعیت خود را به خطر نینداز، سعی کن از توجه معلم خود فرار کنی، تا از ناراحتی و عواقب احتمالی آن که ممکن است خنده، استهزا و تمسخر باشد، رها شوی." این مثال نشانگر آن است که ما در نقش معلمی صرفاً وظیفه آموزش دهی مستقیم را نداریم، بلکه در کنار آن وظیفه الگو دهی مناسب برای رفع مشکلات یادگیرندگان و واکنش مناسب در



خود در مقابل کلاس و دیگر کودکان انتقاد می‌کنند و این قضاوت خود را در کلاس، صف و در موقعیتهای دیگر علنی می‌سازند. برای مثال، معلمی که در مقابل بازدید کنندگان از کلاس، به شاگردی ویژه اشاره می‌کند و یا صدای بلند پیشینه خانوادگی و مشکلات خانوادگی او را بیان کرده، نوع بدرفتاریهای او را فهرست می‌کند، علاقه، توجه و احترام برای دانش‌آموزانش را الگو قرار نمی‌دهد و به جای احترام و توجه، الگوی بی‌احترامی و دشمن‌تراشی را شکل می‌دهد.

## ۲- ایجاد فضای گروهی مناسب :

به طور معمول جو و فضای کلاس دوستانه و مشارکت آمیز است، ولی به هر حال کلاسهایی هم وجود دارد که از جهت سطح حسادت، خشونت و رقابتهای خشونت آمیز ناسالم کودکان، قابل توجه است. در چنین موقعیتهایی، معلم به طور مستقیم و غیر مستقیم الگوهای ناسالم و یا سالم رفتاری رابه کودکان ارائه می‌دهد.

اگر دانش‌آموزان معلمان خود را مرتباً به صورتی ببینند که رفتار طعنه آمیز، کنایه آمیز و کینه جویانه را از خود نشان می‌دهند و نسبت به ناکامیها و ناراحتیهای دانش‌آموزان چنین پاسخی را بر می‌گزینند، به احتمال زیاد آنها نیز چنین الگوهایی را انتخاب می‌کنند. "هنری" (۱۹۵۷) در کتاب "نگاهی به کلاسهای درسی" از این رفتار به عنوان "سندرم شکار مشکل" یاد کرده است. هنری در این زمینه کلاسهایی را تشریح می‌کند که انتقادهای خشونت آمیز و مخرب معلم از دانش‌آموزان باعث می‌شود که آن‌گونه رفتارها، عیناً به وسیله

انضباط در کلاس ضعف دارد و از روش داد و فریاد کشیدن بر سر کودکان استفاده می‌کند، در حقیقت چنین الگوی عملی را برای دانش‌آموزانش فراهم می‌آورد و آنگاه تعجبی نیست که کودکان در خانه، در برخورد با همکلاسیها و حتی در بازیهایشان چنین نقشی را ایفاء کرده، رفتار او را عیناً سرمشق خود قرار می‌دهند؛ مانند کودکی که نسبت به همبازی خود شدت عمل به خرج می‌دهد و او را کتک می‌زند و...

## ب - نقش الگو دهی معلم در روند رشد اجتماعی کودکان

یک معلم می‌تواند از طریق الگو و سرمشق قرار دادن خود به روند رشد اجتماعی کودکان کمک کند؛ یعنی او می‌تواند ارزشها، نگرشها و معیارهای رفتاری را در دانش‌آموزان خود شکل دهد. بعضی از راههای مؤثری که معلمان می‌توانند از موقعیت خود به عنوان الگو و به منظور بالا بردن رشد اجتماعی دانش‌آموزان خود استفاده کنند، از این قرارند (گودو و برون، ۱۹۷۳):

### ۱- احترام به دیگران :

معلمان خوب احترام به دیگران را با مؤدبانه رفتار کردن و اجتناب از رفتاری که حیثیت و اعتبار دانش‌آموزان را در نزد دیگران به خطر می‌اندازد، الگو قرار می‌دهند. بسیاری از معلمان در الگو قرار دادن رفتاری که از آن صحبت می‌کنند، با شکست مواجه می‌شوند و نمی‌توانند عمل خود را بدرستی نشان دهند. اینان معلمانی هستند که مرتباً از دانش‌آموزان

### ۳- نشان دادن علاقه به دانش آموزان

رفتار غیر کلامی بسیاری از معلمان به کودکان کلاس می‌گوید: "ولم کنید، تنه‌ایم بگذارید و اذیتم نکنید". بعضی اوقات این مطلب به‌طور مستقیم و آشکار نشان داده می‌شود، مثل زمانی که معلم به دانش‌آموزی که برای سؤال کردن جلوی میز او می‌آید، می‌گوید: "بازچی شده، حالا دیگه چی می‌خواهی؟ و غیره... و این بخصوص در باره کودکان سالهای پایین دبستان (کلاسهای اول تا سوم) بیشتر صادق است، زیرا غالباً قضاوت معلمان در باره این کودکان چنین است که آنان دارای همان رفتارهای اجتماعی بزرگترها هستند، یعنی توانایی تشخیص موقعیت و رفتار متناسب با آن را دارند و با نحوه انتظار کشیدن برای پاسخ و غیره همانند بزرگتران آشنا هستند، در حالی که این کودکان نسبت به کودکان بزرگتر، کمتر قادر به کنترل خود می‌باشند و کمتر نسبت به واکنشهای فرد بزرگتر در مورد رفتارهای خود آگاهند و این بخصوص به هنگام قطع کردن صحبت دیگران و صحبت کردن به هنگام دعوت به سکوت بسیار مشاهده می‌شود.

"کودکان در این سن نسبت به خشوتهای کلامی معلم حساس هستند و اگر معلم محتاط نباشد، ممکن است بیان: "لطفاً حالا مزاحم نشو، صبر کن الان میام"، به صورت خوبی فهمیده نشود و به معنای: "ولم کن، برو کنار و حتی گمشو تلقی شود" (گودو بروفی، ۱۵ ص ۱۴۰). برای اجتناب از چنین "الگوی یادگیری تلویحی"، معلمان باید از نظر عاطفی خود را برای مواجهه با سؤالات دانش‌آموزان و علائق آنها آماده نگه‌دارند. به این دو مورد

دانش‌آموزان در موقعیتهای مختلف تکرار شود. وی در این باره می‌گوید: "بسیاری از معلمان، میل به رقابت جوییهای منفی را که در آن باخت و شکست دانش‌آموزان به منزله برنده شدن دیگری است، به دانش‌آموزان خود سرمشق می‌دهند.

معلمی که دانش‌آموز را وامی‌دارد تا در مقابل دیگران معذرت خواهی کند در واقع میل به رفتارهای تخریبی را در کودک شکل می‌دهد و با به گفته هنری، خود به شکار مشکل می‌رود.

- مقایسه غیر اصولی دانش‌آموزان با یکدیگر، و تشویقهای نادرست

- تشویق دانش‌آموزان به اینکه پشت سر یکدیگر حرف بزنند و از همدیگر خبر بیاورند.  
- انتخاب دانش‌آموزی ویژه بدین منظور که در غیاب معلم مدتی مسؤولیت کلاس را به عهده بگیرد و نام بچه‌هایی را که بدرفتاری می‌کنند، بنویسد.

- دادن برگه‌های تکالیف به دانش‌آموزان و اینکه به همدیگر نمره بدهند، بلند خوانی نمرات دانش‌آموزان و دیگر موارد، همه و همه در واقع به منزله این است که ما خود در شکل‌گیری و به وجود آوردن مشکلات جدید، الگویی ارائه می‌دهیم و به عبارت دیگر برای مسخره کردن، استهزاء، رنجش و ناراحتی، جاذبه و الگو به وجود می‌آوریم؛ زیرا به طور کلی هر عملی از جانب معلم که سبب شود، دانش‌آموزی از مشکلات دیگری سود بجوید، خود سبب وارد آمدن صدمات به همه گروه می‌شود. این گونه رفتارها هم رنجش نسبت به معلم و هم نسبت به دانش‌آموز را پدید می‌آورد که در کل نمونه‌ای از الگوگیری منفی است.



توجه کنید:

الگویی پذیرا نیست. این نوع سرمشق‌گیری و یادگیری از طریق الگو در موقعیتهای مختلف شغل معلمی که دانش‌آموزان برای نشان دادن مشق‌ها، کارها و تکالیف، نقاشی و خلاقیت خود و یا گفتن مطلبی شخصی نزد معلم می‌آیند، بسیار رخ می‌دهد.

معلم در این گونه مواقع باید نسبت به نقش الگو دهی خود در جریان کار و عمل هشیار باشد و با توجه دقیق به گفته‌ها و نشان دادن علاقه‌مندی به موضوعات و کارهای مطرح شده، در واقع توجه به دیگران و پاسخ دهی مسؤولانه به سؤالات آنان، عادت به برقراری ارتباط صحیح در خوب شنیدن و خوب پاسخ گفتن را الگو و سرمشق دانش‌آموزان خود قرار دهد.

ج - نقش الگو دهی معلم در روند رشد عاطفی کودکان

یکی از مشکلات اساسی که کودکان سنین

۱ - معلم با آهنگ و صدای صاف و دوستانه، در حالی که نام دانش‌آموز را می‌گوید چنین اظهار می‌دارد: "حسن جان، حالا وقتش نیست، وقتی کارم تمام شد، برگرد."

۲ - معلم دیگر با لحنی قاطع به دانش‌آموز سؤال کننده می‌گوید: "نه حالا... کسی در حین کار مزاحم معلم و بزرگتر نمی‌شود."

با مقایسه این دو الگوی پاسخ دهی، گفته نخست نشان دهنده درک معلم نسبت به دانش‌آموز است، زیرا به مسأله او توجه نشان داده، تمایل خود را برای مقابله با آن در موقعیتی ویژه بیان می‌کند و ضمن نشان دادن علاقه به دانش‌آموز، او را از مقررات آگاه می‌کند. در این مورد به اصطلاح، معلم "الگویی پذیراست". در حالی که گفته دوم، ضمن به وجود آوردن ابهام در شناخت مقررات، علاقه به حسن را نشان نمی‌دهد و او را مطمئن نمی‌کند که می‌تواند دوباره برگردد و به اصطلاح، معلم



نوع دیگر، بروز ندادن عواطف و احساسات به طور طبیعی است. در اینجا مسأله این است که معلمان در کلاس درس و محیط اجتماعی مدرسه، بعد از خانه و از طریق والدین می‌توانند برای کودکان به منزله الگو در شکل دهی عواطف به نحو مثبت، طبیعی ویا منفی و غیر طبیعی سهم عمده‌ای داشته باشند. کودکان بویژه کسانی که محرومیت‌های فرهنگی و اجتماعی دارند اغلب دارای کنترل عاطفی ضعیف هستند و به الگوهای واقع بینانه‌تر نیاز دارند.

قابل ذکر است تا زمانی که خود معلم در کنترل عواطف خود راحت نباشد، نمی‌تواند برای دانش‌آموز خود الگویی ارزشمند محسوب شود. این امر بویژه در ارتباط با عواطفی مانند عصبیت، خشونت، ترس یا ناامیدی صادق است. بسیار اتفاق می‌افتد که معلم درک درستی نسبت به عواطف طبیعی در

دبستانی با آن مواجه هستند رابطه مطلوب میان عواطف، احساسات و محرکات مختلف از یک سو و آگاهی مناسب از احساسات خود از دیگر سو است. کودکان بتدریج از طریق انتظارات والدین و اجتماع به پختگی عاطفی دست می‌یابند. زمانی که روند اجتماعی شدن کامل نشده ویا موفقیت آمیز نباشد، نتیجه‌اش می‌تواند ضعف در کنترل عاطفی مؤثر باشد. فرد ممکن است به دیگری وابسته شود یا موجودی مستقل بارآید. ممکن است به ناراحتیها، اضطرابها، انزوا جویی و یا بزهکاریها پاسخ دهد و یا عصبیت و خشونت خود را با حمله به دیگران تسکین دهد و اینها فقط تعدادی از الگوهای رفتاری قابل مشاهده در افرادی است که یاد نگرفته‌اند عواطف خود را به طریق صحیح و راههای قابل قبول اجتماعی کنترل کنند (گودو بروفی، ۱۹۷۳).



دهندگی و راهتمایی کنندگی اوست.

به هر جهت، از آنجا که کودکان از مشاهدهٔ معلمان خود در هر لحظه و هر موقعیت، الگو می‌گیرند، معلمان نمی‌توانند از نقش الگودهی خود ممانعت به عمل آورند و به دلخواه خود زمانی الگو واقع شوند و زمانی دیگر این نقش را ایفاء نکنند. به عبارت دیگر نمی‌توانند نقش الگودهی خود را مانند چراغی روشن و خاموش کنند و به انتخاب خود الگو بدهند و یا ندهند. لذا باید منطق و عمل را در این روند وارد کرد. معلم باید مسؤول رفتار و کردار خود باشد و از نقش خود به عنوان مدل و تأثیر آن در یادگیریهای کودکان از طریق مشاهده آگاه باشد.

اگر معلمان بتوانند "الگودهی" را به عنوان ابزار تربیتی مورد استفاده قرار دهند، ضمن یادگیری طرز هدایت و ادارهٔ رفتار خود به نحو عمیق و دقیقتر، این اطمینان را به وجود می‌آورند که یادگیریهای مشاهده‌ای دانش‌آموزان مؤثرتر واقع شود. زیرا معلمان از طریق ایفای نقش الگودهی مناسب در روند تعلیم و تربیت کودکان، می‌توانند راههای اندیشیدن و مهارتهای حل مسأله، زندگی کردن و خوب زیستن را قدم به قدم به کودکان یاد دهند.

در پایان شایان ذکر است که اگر قرار باشد دانش‌آموزان بویژه در سنین دبستان، از مشاهدهٔ الگوهای دویعدی و چند بعدی در شکل دهی رفتارهایشان دورنگه داشته شوند، تضاد بین آنچه گفته و عمل می‌شود، به حداقل ممکن برسد، محیطهای تربیتی ما باید بر نقش

کودکان به وجود نمی‌آورد. برای مثال، به جای اینکه به آنها پیامی این چنین بدهد که عصبیت و خشونت عواطفی هستند که باید به طریق صحیح و راههای قابل قبول، منطقی و مشخص کنترل شوند، ممکن است عملاً چنین احساسی را در آنان به وجود آورد که نباید اصلاً عصبانی شوند و یا باید عصبانیت خود را همیشه واپس بزنند. ترس یکی دیگر از عواطفی است که غالباً انکار آن از طریق الگو صورت می‌گیرد. ما معلمان به بسیاری از پسران، به جای اینکه این الگو را بدهیم که ترس واکنشی طبیعی است و باید کنترل و برآن غلبه شود، غالباً چنین الگویی می‌دهیم که ترس چیزی غیر قابل قبول است و پسرها نباید بترسند. تعجیبی نیست که اگر کسی بفهمد پسرانش در یک موقعیت ترسیده‌اند، احساس کمبود و خجالت می‌کند.

در چنین موقعیتهایی معلمان، در شکستن چنین الگوی تلقی و گرایش در انکار واکنشهای طبیعی نقش اساسی دارند و باید رفتار و عکس‌العملهای خود را الگو قرار دهند و آزادانه احساسات خود را در این موقعیتهای بیان کرده، نشان دهند که عواطف ناخوشایند در بعضی موقعیتهای طبیعی است. نقش آفرینی، بحث در بارهٔ حوادث تاریخی و رویدادهای جاری و ایجاد فرصت برای بیان احساسات کودکان در موقعیتهای مختلف و چگونگی کنترل آنها به طریق خوشایند، می‌تواند راههای مناسبی در الگوگیری دانش‌آموزان از معلم باشد (فلاول، ۱۹۶۰).

در اینجا به این نتیجه می‌رسیم که نقش الگودهی معلم در همهٔ ابعاد رشد ذهنی، عاطفی، اخلاقی و اجتماعی دانش‌آموزان مطرح است و مسألهٔ الگو دهی معلم در واقع نقش پیام

لطفاً ورق بزنید

معلمی که نه فقط با گفته‌هایش، بلکه از طریق اعمالش آنان را تحت تأثیر قرار دهد. امید است که بتوانیم محیط‌های تربیتی خود را به الگوهای توانا، شایسته و مطلوب مجهز کنیم و به برکت رفتارهای بزرگان و الگوها و نمونه‌های فرهنگی و اخلاقی خودمان در این امر مهم موفق شویم.

الگودهی معلم تأکید و رززد، کیفیتی که غالباً به دست آوردنش دشوار و از دست دادنش ساده است. در نهایت اگر بخواهیم دانش آموزانی پرورش دهیم که تجسمی از کیفیات شخصیتی آرمانی و مطلوب باشند، باید بتوانند این کیفیات را در معلم خود به عنوان الگو ببینند،

### پاورقیها:

- |                            |                         |                              |
|----------------------------|-------------------------|------------------------------|
| 1 - ALBERT BANDURA         | 6 - GLEITMAN            | 11 - GESTURE                 |
| 2 - SOCIAL LEARNING THEORY | 7 - INCIDENTAL LEARNING | 12 - HENRY, J.               |
| 3 - IMICATION              | 8 - MODEL               | 13 - LOOKING IN CLASSROOMS   |
| 4 - MODELING               | 9 - CONTINUAL PRESENCE  | 14 - THEWHITEH HUNT SYNDROME |
| 5 - OBSERVATIONAL LEARNING | 10 - IDENTIFICATION     | 15 - GOOD AND BROPHY         |

### یادداشتها

- ۱- راهنمای نظریه‌های روان شناسان بزرگ، ورنون هال، ترجمه احمد به پژوه، رمضان دولتی، انتشارات رشد، زمستان ۱۳۶۹
- ۲- تغییر دادن رفتارهای کودکان و نوجوانان، کرومبولتز، ترجمه و تألیف یوسف کریمی، انتشارات فاطمی، بهمن ۱۳۶۸
- 3 - BANDURA, A. PRINCIPLES OF BEHAVIOR MODIFICATION, NEW YORK, 1969.
- 4 - CAROL SEEFELDT, NITA BARBOUR, EARLY CHILDHOOD EDUCATION MERRILL PUBLISHING COMPANY, 1987.
- 5 - FLAVELL, BOTKIND AND OTHERS, THE DEVELOPMENT OF ROLETAKING AND COMMUNICATION SKILLS IN CHILDREN, NEW YORK 1960.
- 6 - GLEITMAN, H. PSYCHOLOGY, NEW YORK: W.W. NORTON AND COMPANY 1981.
- 7 - GOOD THOMAS L. AND BROPHY JERE E. LOOKING IN CLASSROOMS, HARPER AND ROW, 1973.
- 8 - HENRY, J. ATTITUDE ORGANIZATION IN ELEMENTARY SCHOOL CLASSROOMS. AMERICAN JOURNAL OF ORTHOPSY CHIATRY, 1975, 27, 117 - 133
- 9 - SPRINTHALL RICHARDE, AND SPRINTHALL NORMAN A. EDUCATIONAL PSYCHOLOGY, ADDISOM WESLEY, 1977.